

زبان و ادب فارسی  
نشریه دانشکده ادبیات و  
علوم انسانی دانشگاه تبریز  
سال ۵۳، پاییز و زمستان ۸۹  
شماره مسلسل ۲۲۰

## تطبیق اولیاءالله با اصحاب کهف در متون عرفانی فارسی

دکتر اسدالله واحد\*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

ابراهیم پوردرگاهی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

### چکیده

در طول تاریخ تصوّف و عرفان اسلامی، صوّقه برای مصون ماندن از مخالفت‌ها و تهدیدات اهل شرع و متهم شدن به کفر و زندقه، همواره کوشیده‌اند تا مبانی عقیدتی و اعمال طریقتی خود را با مستندات قرآنی و حدیثی توجیه کنند. قصّه اصحاب کهف به لحاظ مشابهاتی که عرفا بین «اولیاءالله» و «اصحاب کهف» قائل شده‌اند، در کتب عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارد. اطلاق لفظ فتیه (جوانمردان) برای اصحاب کهف، تقویت ایمان و فزونی هدایت آنها توسط خداوند، نهان شدن ایشان در غار از شرّ دشمنان، خوابیدن و بیدار شدنشان به اراده حقّ تعالی و... جزو مواردی است که با علائم و خصوصیات اولیاءالله، از جمله: «فتوت»، «حفظ»، «استتار»، «تسلیم» و... تطبیق داده شده است.

**کلیدواژه‌ها:** اصحاب کهف، اولیاءالله، فتوت، حفظ، استتار، تسلیم.

– تاریخ وصول: ۸۸/۵/۲۸ تأیید نهایی: ۸۹/۲/۴

\* - avahed@tabriz.ac.ir

## مقدمه

وفور و وسعت معانی نهفته در لابه‌لای الفاظ الهی به حدی است که عرفا به نقل از حدیث نبوی برای قرآن، هفت و به روایتی هفتاد باطن قائل شده‌اند؛<sup>۱</sup> و بر مفاد این حدیث تأکید ورزیده‌اند، که «هر کس به قدر دانش خود از آن ادراک می‌کند»<sup>۲</sup> و بهره می‌برد:

همچو قرآن که به معنی هفت توست خاص را و عام را مطعم دروست  
(مولانا، ۱۳۶۳: ۳ / ۱۸۹۷)

این موضوع درباره داستان‌های قرآنی نیز کاملاً صادق است. قصص قرآن مجید، علاوه بر ارزش تاریخی و جاذبه‌های ادبی و هنری، حاوی نکات لطیف سیاسی، اجتماعی، تعلیمی، تربیتی، اخلاقی، حکمی و عرفانی فراوانی است، که غرض و مقصود از آنها، «تفکر» و «عبرت» بیان شده است.<sup>۳</sup>

در کتب عرفانی به دو قصه «خضر و موسی (ع)» و «اصحاب کهف» بیش از داستان‌های دیگر قرآن پرداخته شده است. ماجرای «خضر و موسی (ع)» به جهت مسائل مربوط به مراد و مرید، ضرورت وجود پیر و اطاعت محض از اوامر وی و کارهای شگفت‌انگیزی که از پیر سر می‌زند، مد نظر بوده است؛ و داستان «اصحاب کهف» به دلیل مناسبت‌ها و شباهت‌هایی که بین «اصحاب کهف» و «اولیاء الله» وجود دارد، مورد توجه واقع شده است: «زینت زمین دوستان خدای‌اند؛ عالم به ایشان آراسته و جهان به ایشان نگاهشته؛ دلهاشان به نور معرفت افروخته... اعلام دین‌اند و اوتاد زمین... و مقصود از آفریدن کون، ایشان؛ به نام و نشان درویشان‌اند و به حقیقت ملوک زمین ایشان‌اند... هر که سیرت و حلیت ایشان خواهد که بداند تا قصه اصحاب الکهف برخواند که الله - تعالی - ایشان را در قرآن جلوه می‌کند.» (میبدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۵۳)

به بیانی آشکارتر، در اعتقاد برخی از عرفا، «اصحاب کهف»، صورت نمادین «اولیاء الله» در قرآن هستند:

اولیا اصحاب کهف‌اند ای عنود در قیام و در تقلب «هم زُفود»  
(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۱۸۷)

پیش از ورود به اصل مبحث، یادآوری دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- هدف مقاله حاضر، صرفاً جمع اشارات پراکنده در بعضی متون عرفانی، تفصیل و تبیین مطالبی که به صورت مجمل و گاهی مبهم به آن‌ها پرداخت شده، و ارائه نظرات مطروحه با روشی علمی و منطقی در موضوع مذکور است؛ و نگارنده بر آن نیست که مدّعی برخی صوقیّه اهل قلم را در تطبیق احوال اولیاءالله با اصحاب کهف، نقد و بررسی کرده و ردّ یا اثبات آن را تحلیل کند و در پی توجیه صحّت و سقم تاویل و تفسیر به رأی ایشان نیست؛ که این مهم، مقاله‌ای دیگر با موضوعی دیگر را می‌طلبد.

۲- موضوع این مقاله در آثار تحقیقی معاصر مطرح نشده، و از میان متون عرفانی فارسی، به صورت نسبتاً مبسوط، در تفسیر کشف‌الاسرار و مثنوی معنوی به این موضوع پرداخت شده، و به همین دلیل، اکثر استشهدات این مقاله از دو اثر مذکور بوده است؛ و نیز در دو کتاب کشف‌المحجوب هجویری و ترجمه رساله قشیریه، برای اثبات کرامات اولیاءالله به «عجائب احوال اصحاب کهف» استناد شده که در فصل «کرامت»، جزو شواهد ذکر شده است. گذشته از این‌ها، در باقی متون عرفانی متقدم، به صراحت در باره این موضوع، مطلبی وجود ندارد. با تعمق و تفحص در متون عرفانی مذکور، مهم‌ترین وجوه مشترک میان «اولیاءالله» و «اصحاب کهف» را می‌توان در مباحث زیر خلاصه کرد:

حفظ احکام شریعت، حفظ و عصمت، فتوت، کرامت، استتار، تسلیم، عدد هفت و فواید مصاحبت با آنها.

### ۱- حفظ احکام شریعت

زمانی که خدای - تعالی - اصحاب کهف را از خواب بیدار می‌کند، یکی را از میان خود برمی‌گزیند تا به شهر رود و برای آنها «طعامی» تهیه کند و به او تذکر می‌دهند «که کاملاً دقت و تحقیق کند و بنگرد طعام و غذای کدام یک از اهل شهر، پاکیزه‌تر و تمیزتر است، یعنی از لحاظ ذبح شرعی بودن، از مؤمن خریدن، غصبی نبودن و...»<sup>۴</sup> (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۰ / ۲۴۷).

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی درباره آیه مذکور به نکته مهمی در عرفان ناب اسلامی اشاره می‌کند و می‌گوید: حفظ احکام شریعت بر بنده مؤمن - اگرچه در حقیقت به کمال

مطلوب برسد - واجب و ضروری است، زیرا هر حقیقتی که ظاهر شریعت بر آن گواهی ندهد، مکر و فریب شیطان است.<sup>۵</sup>

هر چند بعضی متصوفه معتقدند که رسیدن به حقیقت، شخص را از انجام امور شرعی و دقت در حلال و حرام بی‌نیاز می‌کند<sup>۶</sup> و «گاهی در مقام پرستش ولی برآمده، او را فوق قوانین شرع و بی‌نیاز از پیروی اوامر و نواهی دانسته و معصوم از خطا شمرده‌اند.» (غنی، ۲۳۱: ۱۳۸۰) و صدور اعمال به ظاهر غیر شرعی اولیاء الله را با «سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه توسط خضر - علیه السلام -» (ر.ک. قرآن: کهف / ۷۱ و ۷۴) توجیه کرده‌اند؛ با این وصف، در کتب معتبر عرفانی، اشارات فراوانی در التزام ولی به امور شرعی یافت می‌شود: «سهل بن عبدالله گوید: ولی آن بود که افعال او موافق شرع بود پیوسته» (قشیری، ۱۳۷۴: ۴۳۲).<sup>۷</sup>

حکایت منقول از کتاب تذکرة الاولیاء در ذکر بایزید بسطامی نیز مؤید همین نظر است: «نقل است که او را نشان دادند که فلان جای پیری است بزرگ. به دیدن او رفت. چون نزدیک او رسید، آن پیر، آب دهن سوی قبله انداخته بود. در حال، بازگشت او را نادیده. گفت: اگر او را در طریقت قدمی بودی، خلاف شریعت بر وی نرفتی» (عطّار، ۱۳۷۷: ۱۶۲).

## ۲ - حفظ و عصمت

خداوند اصحاب کهف را در غار از شر دشمنان حفظ می‌کند و دل‌هایشان را به نیروی ایمان و اعتقاد استحکام می‌بخشد<sup>۸</sup> و «چنان که ایشان را در آن غار ایمن کرد از دشمن، مؤمنان را در این غار [دنیا] ایمن کند از شیطان» (میددی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۵۴ و نیز ر.ک. همان: ۶۶۹ - ۶۷۰).

در کتب تعلیمی عرفان و تصوف اسلامی، «حفظ و عصمت» از شروط «ولایت» محسوب شده است؛ یعنی چنان که انبیا از زکات و گناه معصوم‌اند، اولیا نیز از خطا و معصیت محفوظ‌اند: «و روا باشد که یکی را ولایتی دهد به اقامت کردن بر طاعت وی، و وی را اندر حفظ و عصمت نگاه دارد تا وی بر طاعت وی اقامت کند و از مخالفتش پرهیزد و شیطان از حسن وی بگریزد» (هجویری، ۳۱۸: ۱۳۸۳؛ نیز ر.ک. همان: ۱۹۹).

«و بدان که اصل بزرگ‌ترین کرامت اولیا یکی دوام توفیق است بر طاعات و عصمت از معصیت‌ها و مخالفت‌ها» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳۴؛ نیز ر.ک. همان: ۴۲۷).

با این که «حفظ و عصمت» در شواهد مذکور از کشف المحجوب و رساله قشیریّه، در معنای مترادف استعمال شده‌اند، گاهی صاحبان همان کتب، میان آن دو تفاوت قائل شده و

معنای «حفظ» را تا حدّ «عدم ارتکاب به عملی که نفی ولایت کند» (رک. هجویری، ۱۳۸۳: ۳۳۵) و «اصرار نکردن به گناه» تنزّل داده‌اند:

«اگر گویند ولیّ معصوم بود یا نه؟ گوییم که واجب نکند که معصوم بود، چنان که در حقّ انبیاء علیهم السّلام گوییم؛ اما گوییم که محفوظ بود تا بر گناه اصرار ننماید» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳۱).

مولانا می‌گوید: اولیا در کنف حفظ و حمایت حقّ‌اند و لطف و عنایت خدا در حقّ دوستانش به حدّی است که به خاطر ایشان، با قدرت کیمیاگری خود، «نجس» را به «پاک» و «زهر» را به «شهد» و «نار نفسانیات» را به «نور معرفت» تبدیل می‌کند:

گفت پیغمبر که از بهر مهان حق نجس را پاک گرداند بدان  
 .... کو اگر زهری خورد شهدی شود تو اگر شهدی خوری زهری بود  
 کو بدّل گشت و بدّل شد کار او لطف گشت و نور شد هر نار او  
 (مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۳۴۲۷ - ۳۴۳۱)

### ۳ - فتوّت

خداوند در آیات ۱۰ و ۱۳ سوره کهف،<sup>۹</sup> اصحاب کهف را «فتیّه» (جوانمردان) می‌نامد، و در عرفان اسلامی، «فتوّت» از مبانی و اصول «ولایت» شمرده می‌شود:

«مروّت مینا و اساس فتوّت است، فتوّت مینا و اساس ولایت باشد و هر که مروّت ندارد فتوّت او را محال تواند بود و هر که فتوّت ندارد هرگز به ولایت نرسد». (گوهرین، ۱۳۸۲: ۸ / ۲۸۳)

ابوسعید ابوالخیر، «فتوّت» را نتیجه «جذبه و کشش حق» می‌داند نه کوشش بنده، و این مقام، خاصّ «صاحبان همّت»<sup>۱۰</sup> (مجدوبان و اولیاءالله) است:

«شیخ ما گفت: صاحبان همّتی باید تا با وی سخن فتوّت توان گفت. با صاحب مئیت حدیث فتوّت نتوان گفت. پس گفت: زلّهُ صاحبِ الهِمَّةِ طَاعَةٌ وَ طَاعَةٌ صَاحِبِ الْمَيِّتَةِ زَلَّةٌ. فتوّت و شجاعت و لطافت و ظرافت نبات‌هایی است که در بُستان کشش روید و در بوستان کوشش نمازهای دراز بود و روزه‌ها و گرسنگی‌ها و بیداری‌های شب و صدقه بسیار». (محمّدبن منوّر، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۱۴)

اصل در فتوّت، ایثار و سخاست و «سخاوت» در بینش عرفانی، گذشتن از لذّات و شهوات است:

ترک شهوت‌ها و لذت‌ها سخاست هر که در شهوت فروشد برنخاست  
 (مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۱۲۷۲)

و چنان که در فصل «حفظ و عصمت» گذشت، خداوند، توفیق مخالفت با هوای خویشتن و شکستن بت نفس را به اولیای خود عطا کرده است:

«و گفته‌اند: جوانمرد آن بود که بت بشکند، چنان که در قصه ابراهیم علیه السلام می‌آید: سَمِعْنَا قَتِيًّا يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ [۶۰/ انبیا] و بت هر کس نفس اوست. هر که هوای خویشتن را مخالفت کند، او جوانمرد به حقیقت بود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۵۶).

اصحاب کهف نیز بعد از چیرگی بر بت بیرون (ردّ خدایی دقیانوس)، با ترک راحت و آسایش زندگانی پیشین خود و قبول خطرات، موفق به درهم شکستن بت نفس شده، با شجاعت برخاسته و به خدایی پروردگار آسمان‌ها و زمین (ر.ک. پی‌نوشت‌ها / ۸) اذعان کردند و از دقیانوس خود رستند:

چون ز دقیانوس خود رستند، هست اندر رقیم به ز بیداری شما خواب جوانمردان غار (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۸۹)

«آزادگی» از شروط مسلم «فتوت» است، و در عرفان اسلامی، «آزادی»، انقطاع از ماسوی الله، و به عبارتی دیگر، بی‌نیازی از خلق و نیازمندی به حق است، که اصطلاحاً به آن «فقر معنوی یا فقر محمدی»<sup>۱۱</sup> اطلاق می‌شود. در بخش ملحقات تذکرة الاولیاء از قول ابوالحسن خرقانی می‌خوانیم: «جوانمردی دریایی است به سه چشمه: یکی سخاوت، دوم شفقت، سیوم بی‌نیازی از خلق و نیازمندی به حق». (عطّار، ۱۳۷۷: ۶۹۵) جوانمردان غار نیز از قوم خود بریده و دل به رحمت و نعمت حق بسته بودند:<sup>۱۲</sup>

«علمای طریقت و خداوندان معرفت گفته‌اند که بنای کار تصوف بر روش و سیرت اصحاب الکهف نهاده‌اند و نیک ماند آداب طریقت و حلیت اینان به احوال و سیرت ایشان، از تحقیق قصد و تجرید ارادت و همت و عزلت از خلق و اسقاط علاقت و اخلاص در دعوت و انابت، از خود بیزار و از عالم آزاد و به حق شاد، از تحکم خویش و پسند خویش باز رسته و دست نیاز به بر الله زده، گهی از صولت هیبت سوزان و گدازان، گهی در نسیم انس شادان و نازان». (میبی، ۱۳۷۱: ۵ / ۳ - ۶۷۲)

#### ۴ - کرامت

کرامت در لغت به معنای «بزرگواری»، «جوانمردی»، «بخشش»، «احترام» و... به کار رفته است، و در اصطلاح، «فعلی بود ناقض عادت اندر ایام تکلیف، ظاهر گردد بر کسی که موصوف بود به ولایت، اندر معنی تصدیق حال او» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۳).

کارهایی نظیر «بر آب رفتن»، «طی الارض»، «آگاهی از دلها»، «شفای بیماران»، «رام کردن درندگان» و... که در متون نظم و نثر عرفانی از جمله: تذکرةالاولیاء، اسرارالتوحید، مثنوی و... به اولیاءالله نسبت داده شده، جزو کرامات محسوب می‌شوند.<sup>۱۳</sup> اهل معرفت، کرامات اولیا را ناشی از قدرتی می‌دانند که خدا در اختیار ایشان گذاشته است:

اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز آرندش ز راه  
(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۶۶۹)

در کتب کشف‌المحجوب و رساله تفسیری، برای اثبات کرامات اولیاءالله از قرآن، به مواردی اشاره شده که «عجائب احوال اصحاب کهف» نیز جزو آنهاست:<sup>۱۴</sup> «و نیز احوال اصحاب الکهف و سخن گفتن سگ با ایشان<sup>۱۵</sup> و خواب ایشان اندر کهف بر یمن و شمال؛ لقله، تعالی: وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشُّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ (۱۸ / کهف)؛ این جمله افعال ناقض عادت است و معلوم است که معجزه نیست؛ باید که کرامت باشد» (هجوی، ۱۳۸۳: ۳۴۲ - ۳۴۳).

## ۵ - استتار

مستور بودن اولیاءالله از ابصار عوام الناس، از مضامین مکرر در متون عرفانی است، و مستند آن، حدیث «أُولِيَاءِي تَحْتَ قِيَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۵۲) است که در اعتقاد صوفیه جزو احادیث قدسی به شمار می‌رود:<sup>۱۶</sup>

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو پیش تو هست این زمان  
غار با او یار با او در سرود مَهر بر چشم است و بر گوشت چه سود  
(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۶ - ۴۰۵)

علل توارى و اختفای اولیاءالله را می‌توان در سه مورد خلاصه کرد، که قابل انطباق با احوال اصحاب کهف است:

۱ - غیرت عشق الهی،<sup>۱۷</sup> که دوستان را از دل و دیده اغیار محفوظ می‌دارد، و این مهم‌ترین دلیل مطروحه، خاصه در متون عرفان عاشقانه است:  
«خداوند عالم غیور است، خواص اولیای خود را از نظر اغیار مستور دارد» (عزالدین کاشانی، ۱۳۷۶: ۳۷۸).

صد هزاران پادشاهان نهان سرفرازند ز آن سوی جهان  
نامشان از رشک حق پنهان بماند هر گدایی نامشان را بر نخواند  
(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۹۳۱ - ۹۳۲)<sup>۱۸</sup>

همان گونه که اصحاب کهف را در غار از چشم مردمان پنهان و مشمول رحمت و رأفت خود کرد (رک. پی‌نوشت‌ها / ۱۲):

«فرمان آمد از جناب جبروت و درگاه عزّت که: فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ، در این غار غیرت روید، در ظلّ عنایت، در کنف ولایت، در عالم حمایت ... و حاصل اعمال بندگان بدان باز آید که از خود برخیزند، چون از خود برخاستند به حق رسیدند، آنکه واسطه از میان برخیزد، تصرّف در ایشان خود کند، کار ایشان خود سازد، چنان که جوانمردان را گفت: وَ نُقِلْتُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ، ای نقلیهم بین حالتی الفناء والبقاء والكشف والاحتجاب والتجلی والاستتار» (میددی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۶۹ - ۶۷۱).

۲- اولیاءالله، خود تمایلی به شناخته شدن ندارند و ولایت خود را از عوامّ و بعضاً حتّی از خواصّ پنهان دارند؛<sup>۱۹</sup> زیرا «ولیّ را به دعوت کردن خلق نغموده‌اند به خویشتن» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۶)؛ و «ایشان به ردّ خلق، حرّم باشند» (هجویری، ۱۳۸۳: ۸۷)؛ و «چنان زندگی نکنند که مردم ایشان را بشناسند؛ یعنی خود را به پارسایی و زاهدی و شیخی منسوب نکنند» (نسفی، ۱۳۸۶: ۳۱۹).

گاهی برای مخفی ماندن از دید مردم، با ظاهری آشفته و جامه‌ای ژنده زندگانی کنند<sup>۲۰</sup> و زمانی خود را «دیوانه و مجنون» نشان دهند:

از جنون خود را ولی چون پرده ساخت      مرورا ای کور کی خواهی شناخت ؟  
... کس نداند از خرد او را شناخت      چون که او مرخویش را دیوانه ساخت

(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۲۳۴۶ - ۲۳۵۰)

اصحاب کهف نیز آن گاه که یکی از خودشان را به شهر می‌فرستند تا برای ایشان طعام و غذا تهیه کند، به او تذکّر می‌دهند که با ملاحظت و ملامت رفتار کند، تا کسی از وجود آنها در غار آگاهی نیابد (رک. پی‌نوشت‌ها / ۴).

۳- مردم، بصیرت لازم برای شناخت اولیاءالله را ندارند؛ برای اینکه شناخت مردم، به ظاهر است نه باطن؛ و اولیا «به ظاهر همچون دیگران باشند، و ظاهر خود را از دیگران ممتاز نگردانند؛ باطن ایشان از دیگران ممتاز باشد» (نسفی، ۱۳۸۶: ۳۱۹)؛ و عوامّ، چشم باطن بین ندارند، تا حدّی که در تمایز بین خود و اولیاءالله دچار اشتباه می‌شوند:

همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند  
گفته اینک ما بشر ایشان بشر      ما و ایشان بستّه خواییم و خور  
این ندانستند ایشان از عمی<sup>۱</sup> هست فرقی در میان بی منتها

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۶۵ - ۲۶۷)



این فرق به ظاهر جسمانی نیست، بلکه به باطن روحانی است، و ولایت، امری درونی و معنوی است: «شیخ نه آن سر و ریش است که خلق می‌بینند، شیخ حقیقی، آن معنی است که در مقام عنایت در مقعد صدق در زیر قبه حق است که اولیائی تحت قبایب لایعرفهم غیری» (نجم رازی، ۱۳۶۶: ۲۴۲).

درباره اصحاب کهف نیز قرآن صراحتاً می‌گوید که تعداد آن‌ها را خدا می‌داند و جز اندکی از مردم، ایشان را نمی‌شناسند.<sup>۲۱</sup>

### ۶- تسلیم

بارزترین و درعین حال شگفت‌انگیزترین موضوع درباره اصحاب کهف، «خواب و بیداری»<sup>۲۲</sup> آنهاست. خداوند ایشان را سیصد و نه سال به خواب برد؛<sup>۲۳</sup> به راست و چپ گردانید،<sup>۲۴</sup> و دوباره بیدارشان کرد، و آنها در همه احوال، تسلیم اراده وی بودند و از خود اختیاری نداشتند و حتی از مدت خواب خود نیز بی‌خبر بودند.<sup>۲۵</sup>

سیصد و نه سال آن اصحاب کهف پیششان یک روز بی‌اندوه و لهف

(مولانا، ۱۳۶۳: ۳ / ۲۹۳۹)

اولیاءالله نیز در مقام تسلیم‌اند: «و بعضی مانند پیغامبران و شبه رسولان، همت ایشان عشق و محبت و شوق و رضا و تسلیم باشد» (عین‌القضاة، ۱۳۷۰: ۵۱). و پرورش روحانی آنها به سان اصحاب کهف در حالت بی‌اختیاری صورت می‌گیرد. (ر.ک. هجویری، ۱۳۸۳: ۵۲۰) دل ایشان کاملاً تحت ولایت و تسلط حق است و دگرگونی‌های آن، به اراده خداوند رحمان بستگی دارد:

«قَلْبَ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ، يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ» [مَتَى يَشَاءُ] (صدری نیا، ۱۳۸۰: ۳۶۳).

نه در «افعال حسنه» خود مختارند و نه در «اشتغالات جسمانی» خود صاحب اراده‌اند؛ هر چه خدا خواهد همان را می‌نمایاند:

اولیا اصحاب کهف‌اند ای عنود در قیام و در تقلب «هم رؤود»

می‌کشده‌شان بی‌تکلف در فعال بی‌خبر «ذات الیمین ذات الشمال»

چیست آن ذات الیمین؟ فعل حسن چیست آن ذات الشمال؟ اشغال تن

می‌رود این هر دو کار از اولیا بی‌خبر زین هر دو ایشان چون صدا

گر صدایت بشنوند خیر و شر ذات که باشد ز هر دو بی‌خبر

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۱۸۷ - ۳۱۹۱)

به ظاهر، مثل دیگر مؤمنان مشغول اعمال عبادی و دنیوی خود هستند - چنان که در آیات پیشین گذشت - اما به باطن، توجهی به دنیا و مافیها ندارند و همیشه از احوال و مُلک جهان فارغ اند و در بوستان لطف الهی آرمیده اند: «و تَحَسَّبُهُمْ أَيَقَاطَأً وَ هُمْ رُقُودٌ. چون ظواهر ایشان نگری، ایشان را بینی مشغول در میدان اعمال، چون سرایرشان نگری، ایشان را بینی فارغ در بوستان لطف ذوالجلال. به ظاهر در عمل؛ به باطن در نظاره لطف ازل» (مبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۷۰).

خفته از احوال دنیا روز و شب چون قلم در پنجه تقلیب رب

(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۹۳)

اولیا را خواب ملک است ای فلان همچو آن اصحاب کهف اندر جهان

خواب می بینند و آنجا خواب نه در عدم در می روند و باب نه

(همان: ۳ / ۳۵۵۳-۳۵۵۴)

## ۷- عدد هفت

تعداد اصحاب کهف در قرآن، سه، پنج و هفت تن نقل شده است (رک. پی نوشت ها/۲۱)، اما غالب مفسران قول هفت تن را پذیرفته و برای آن دلایلی ذکر کرده اند:

«و مسلمانان گفتند: هفت تن مرد بودند و هشتم ایشان سگ ایشان. رب العالمین از قول ترسایان حکایت باز کرد و بر عقب گفت: «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» آي قَدْفًا بِالظَّنِّ مِنْ غَيْرِ يَقِينٍ، آنچه می گویند به ظن می گویند از پوشیدگی نه از یقین. این دلیل است که رب العزّه قول مسلمان در آنچه گفتند: «سبعة» راست کرد و پسندید که اگر «سبعة» همچون «خمسة» و «ثلاثة» بودی، «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» به آخر گفتمی» (مبیدی، ۱۳۷۱، ۵ / ۶۶۷).<sup>۲۶</sup>

در تصوف اسلامی نیز، برابر با هفت یار غار، اصطلاح «هفت مردان» یا «هفت تنان» و... وجود دارد، که درباره این اصطلاح، دو وجه مطرح شده است:

۱- در برخی متون عرفانی از جمله کشف المحجوب، اولیاء الله به هفت طبقه تقسیم شده اند<sup>۲۷</sup> (اولیای مستور؛ اخیار؛ ابدال؛ ابرار؛ اوتاد؛ نقیب؛ قطب یا غوث): «از ایشان چهار هزارند که مکتومان اند... سیصدند که ایشان را اخیار خوانند، و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند، و هفت دیگر که ایشان را ابرار خوانند و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند، و سه دیگرند که مر ایشان را نقیب خوانند، و یکی که ورا قطب خوانند و غوث خوانند» (هجوی، ۱۳۸۳: ۳۲۰ - ۳۲۱)

پیش از هفت مردان را شفیع کز دو عالمشان تبراً دیده ام

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۷۵)

۲- گاهی نیز «هفت مردان» یا «هفت تنان»، به «هفت ولی» اطلاق می‌شود که در یکی از طبقات اولیاء الله قرار گرفته‌اند:

«گفت: حق را پیوسته در روی زمین باشد سیصد کس که دل ایشان به دل آدم ماند - علیه السلام - و چهل تن که دل ایشان به دل ابراهیم ماند، و هفت که دل ایشان به دل جبرئیل ماند - علیه السلام - و پنج که دل ایشان به دل میکائیل ماند - علیه السلام - و سه که دل ایشان به دل اسرافیل ماند - علیه السلام - و یکی که دل او به دل عزرائیل ماند - علیه السلام» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۷۸).<sup>۲۸</sup>

### ۸- فواید مصاحبت

در سوره کهف از سگی سخن رفته که بر آستانه غار، دو ساعد خویش گسترانیده و در ردیف اصحاب کهف شمرده شده است (رک. پی‌نوشت‌ها / ۲۴ - ۲۱).

گر در صف آن قرون که بگذشت «سگ شد ولی» و ولی سگی گشت<sup>۲۹</sup>

از دولت تو چه کم شود کم کز تو سگگی ولی شود هم؟

(خاقانی، ۱۳۸۶: ۱۷۸)

سگ اصحاب کهف در فرهنگ اسلامی و ادبیات فارسی جنبه تقدس پیدا کرده و جزو حیوانات بهشتی معرفی شده است:

«رُویَ عَنْ وَهَبٍ قَالَ: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ كَلْبٌ وَلَا حِمَارٌ إِلَّا كَلَبُ اصْحَابِ الْكَهْفِ وَ حِمَارُ عُزَيْرٍ أَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ (میبدی، ۱۳۷۱: ۱ / ۷۰۸).

به فردوس از چه طاعت شد سگ کهف به دوزخ از چه عصیان رفت به علم

(سنایی، ۱۳۶۲: ۹۳۴)

این سگ در اثر مصاحبت با اصحاب کهف، از طبیعت حیوانی خویش رها گشته، خوی مردان خدا پذیرفته و حقیقت جو شده بود:

رفت اندر سگ ز آدمیان هوس تا شبان شد یا شکاری یا حرس

در سگ اصحاب خویی ز آن «رقود» [اصحاب کهف] رفت تا جویای الله گشته بود

(مولانا، ۱۳۶۳: ۲ / ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵)

در پیش عرفان اسلامی، سگ اصحاب کهف، نماد سالکانی است که مجذوب نیستند، اما به جهت همنشینی با مجذوبان و پیروی از اولیاء الله، به درجه جذب و ولایت نائل می‌شوند (سالکان مجذوب): «سگ اصحاب کهف، مظهر طلب و سلوک در مسیر حقیقت قلمداد شده و به‌عنوان موجودی که به‌واسطه یافتن گوهر حقیقت از مرتبه پست حیوانی به درجه یاران مخلص و پاک‌باز حق رسید، مورد احترام قرار گرفته است» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۹۴).

مصاحبت با اولیاء الله مثل کیمیا و پادزهر است که طبیعت پست و حیوانی سالک را به سریرتِ والا و روحانی، و صفات ذمیمه او را به خصال حمیده مبدل کرده و زهر نفسانیات را در وجود او بی اثر می کند: «صحبت ایشان [اولیا] اگر کسی را دست دهد، اکسیر اعظم و تریاق بزرگ است» (نسفی، ۱۳۸۶: ۴۵۳).

همنشین اهل معنی باش تا هم عطا یابی و هم باشی فتا  
... تیغ در زرادخانه اولیاست دیدن ایشان شما را کیمیاست  
(مولانا، ۱۳۶۳: ۱ / ۷۱۱ - ۷۱۶)

چون اولیاء الله در حق فانی شده اند، همنشینی با اولیا، در واقع، همنشینی با خداست، و دل سالک در سایه حضور ایشان از آفتاب نیز نورانی تر می شود؛ و بالعکس، دوری از مجذوبان، دوری از خداوند، و بریدن از صحبت ایشان، افتادن در ورطه هلاک و گرفتار شدن به مکر شیطان است:

هر که خواهد همنشینی با خدا تا نشیند در حضور اولیا  
از حضور اولیا گر بسکلی تو هلاکی ز آن که جزو بی کلی  
هر که را دیو از کریمان و اُبرد بی گسش یابد سرش را وا خورد  
(همان: ۲ / ۲۱۶۳ - ۲۱۶۵)  
چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته ای دور از خدا  
... سایه شاهان طلب هر دم شتاب تا شوی ز آن سایه بهتر ز آفتاب  
(همان: ۲ / ۲۲۱۴ - ۲۲۱۶)

کمترین فایده مجالست با اولیاء الله، محشور شدن با ایشان به روز قیامت و رستگاری آخرت و امیدواری به بخشایش حق است:

«آن سگک در موافقت گامکی چند برداشت، تا به قیامت، مؤمنان در قرآن قصه وی خوانند... پس چه گویی کسی که همه عمر خویش در صحبت اولیا به سر آرد و در موافقت ایشان قدم باز پس نهد، گویی در قیامت، الله - تعالی - او را از ایشان جدا کند؟ کَلَّا و لَمَّا» (میبی، ۱۳۷۱: ۵ / ۶۷۱).<sup>۳۰</sup>

## نتیجه

- ۱- اهل معرفت، اصحاب کهف را تجلی اولیاءالله در قرآن می دانند.
- ۲- اصحاب کهف از دوستشان خواستند که به هنگام تهیهٔ طعام از شهر، در حلال و حرام آن دقت کند؛ اولیاءالله نیز در هر مقامی که باشند، مکلف به رعایت احکام شریعت هستند.
- ۳- چنان که حق - تعالی - دل اصحاب کهف را به نیروی ایمان تقویت کرد و آنها را در غار از شر دشمنان محفوظ داشت؛ اولیاءالله نیز در کنف جذبۀ الهی از خطا و معصیت و فریب شیطان محفوظانند.
- ۴- اصحاب کهف در قرآن، «فتیة» (جوانمردان) نامیده شده‌اند؛ در عرفان اسلامی نیز «فتوت» از اصول و مبانی «ولایت» محسوب می‌شود.
- ۵- در کشف المحجوب و رسالۀ قشیریه، عجائب احوال اصحاب کهف، جزو شواهد اثبات کرامات اولیاءالله از قرآن، معرفی شده است.
- ۶- استتار اولیاءالله از دید اغیار با اختفای اصحاب کهف در غار، قابل تطبیق است.
- ۷- همان گونه که اصحاب کهف در خواب و بیداری، تحت اختیار حق بودند؛ اولیاءالله نیز در مقام تسلیم‌اند و ارادۀ ایشان در ارادۀ حق فانی است.
- ۸- قول هفت تن دربارهٔ تعداد اصحاب کهف، که نظر اغلب مفسران است، با اصطلاح «هفت تنان یا هفت مردان»، که به طبقات هفتگانهٔ اولیاءالله یا به هفت ولی موجود در یکی از طبقات ایشان اطلاق می‌شود، تناسب دارد.
- ۹- در قرآن به سگی اشاره شده که در اثر مصاحبت با اصحاب کهف، جزو آنها شمرده شده است؛ از دیدگاه عرفان اسلامی نیز، بعضی از سالکان به جهت همنشینی با اولیاءالله، به درجهٔ جذبۀ و ولایت می‌رسند.

## پی‌نوشت‌ها

۱- این حدیث به صورت‌های مختلف نقل شده است. در روایتی به یک (رک. مرصادالعباد: ۴۸) و در روایتی دیگر به ده (رک. الانسان الکامل: ۲۱۰) و حتی در روایتی به هفتاد بطن قرآن (رک. فرهنگ مآثورات متون عرفانی: ۱۴۱) اشاره شده است که معروف‌ترین روایت در متون عرفانی به جهت تقدس عدد هفت روایت زیر است:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَاً وَبَطْنَهُ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» (حدیث مثنوی: ۸۳).

۲- ناظر به بیت زیر از حافظ است:

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک

(دیوان: ۲۵۴)

۳- «... فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱۷۶ / اعراف).

- «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ...» (۱۱۱ / یوسف).

۴- «... فَأَبْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِهِ رِزْقاً مِنْهُ وَلْيَسَلِّطْهُ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا». (۱۹ / كهف) و نیز (رک. تفسیر منهج الصادقین، ج ۵: ۳۴۰)

۵- «... أَنَّ الْمَأْخُوذَ عَلَى الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ وَإِنْ بَلَغَ الْغَايَةَ الْقُصُوى فِي الْحَقِيقَةِ أَنْ يَحْفَظَ أَحْكَامَ الشَّرِيعَةِ لِأَنَّ كُلَّ حَقِيقَةٍ لَا يُشْهَدُ لَهَا ظَاهِرُ الشَّرِيعَةِ فَهِيَ مَكْرُ الشَّيْطَانِ وَغُرُورُهُ...» (کشف‌الاسرار، ج ۵: ۶۷۳).

۶- در مقدمه دفتر پنجم مثنوی آمده: «لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَّتِ الشَّرَائِعُ». مولانا از جمله عارفانی است که اعتقاد دارد نباید احوال و اعمال اولیاء الله با معیارهای عقیدتی مردم عادی سنجیده شود، زیرا اعمال آنها نتیجه الهام حق است، بنابراین، افعال صادره از مردان خدا، ولو به ظاهر غلط و غیرشرعی بنماید، عین صواب است:

آن که از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب

آن که جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست اودست خداست

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۲۵ - ۲۲۶)

و در جایی دیگر می‌گوید: مردان خدا با کرامتی که حق نصیب آنها کرده است، قادرند خاصیت اشیا را تغییر دهند و حتی

حرام را به حلال بدل کنند، زیرا روزی مردان خدا جز «حلال» نیست:

در خرابات آمدی شیخ اجل جمله می‌ها از قدومت شد غسل

کرده ای مبدل تو میرا از حدت جان ما را هم بدل کن از خبث

گر شود عالم پر از خون مال مال کی خورد بنده خدا آلا حلال؟

(مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳ - ۳۴۲۱)

- ۷- و نیز رك. ترجمه رساله قشیریة: ۱۲۷ - ۴۲۷؛ كشف المحجوب: ۲۱۴، ۳۲۷ و ۵۵۸ - ۵۵۹؛ عوارف المعارف: ۳۱.
- ۸- «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۱۴ / كهف).
- ۹- «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (۱۰ / كهف).  
- «... إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى» (۱۳ / كهف).
- ۱۰- «آن كه مال نفقه كند آن را مَنیت گویند نه همت، صاحب همت آن بود كه اندیشه او به دون خداوند به هیچ چیز فرو نیاید» (سررالتوحید، ج ۱: ۲۸۰).
- ۱۱- فقر معنوی در مقابل فقر مادی و فقر محمدی در مقابل فقر عیسوی است. فقر عیسوی ترك دنیاست و فقر محمدی ترك دل بستگی به دنیاست. حضرت محمد (ص) فرماید: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ» (حادیث مشنوی: ۲۳).
- درباره فقر رك. فرهنگ اشعار حافظ و شرح اصطلاحات تصوف، ذیل ماده «فقر»؛ كشف المحجوب: ۲۹ - ۴۲؛ ترجمه رساله قشیریة: ۴۵۲ - ۴۵۶؛ مصباح الهدایة: ۳۷۵ - ۳۷۹؛ الانسان الكامل: ۳۲۷ - ۳۳۰؛ و دیگر منابع معتبر عرفانی.
- ۱۲- «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْأَىٰ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا» (۱۶ / كهف).
- ۱۳- گفتنی است كه اعمال خارق العاده انبیا را «معجزه» و از آن كافران و فاسقان ساحر را «استدراج» گویند. (برای اطلاع بیشتر رك. لغت نامه دهخدا و شرح اصطلاحات تصوف، ذیل مواد «استدراج»، «كرامت» و «معجزه»؛ كشف المحجوب: ۳۵۲ - ۳۴۱؛ ترجمه رساله قشیریة: ۶۲۲ - ۶۹۵).
- ۱۴- موارد دیگر عبارت است از: حاضر كردن تخت ملكه سباء (بلقیس) در يك چشم به هم زدن توسط آصف بن برخیا (۳۸ - ۴۰ / نمل)؛ نزول طعام غیبی بر مریم (۳۷ / آل عمران) و ریخته شدن خرماي تازه از درختی خشكیده بر روی (۲۵ / مریم)؛ و كارهای شگفت آور خضر (عبد صالح) در سوراخ كردن كشتی و كشتن پسر بچه و راست كردن دیوار مخروبه (۷۱ و ۷۴ و ۷۷ / كهف). برای اطلاع بیشتر رك. كشف المحجوب: ۳۴۱ - ۳۵۲؛ ترجمه رساله قشیریة: ۶۲۲ - ۶۹۵).
- ۱۵- موضوع سخن گفتن سگ اصحاب كهف در قرآن وارد نیست، بلکه در تفاسیر و روایات بدان اشاره شده است (رك. كشف الاسرار، ج ۵: ۶۴۹؛ و قصص قرآن مجید: ۲۱۶) و شاید شالوده و بن مایه این روایت، آیه ۲۲ از سوره مبارکه كهف باشد كه سگ اصحاب كهف جزو آنها شمرده می شود: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ...».
- ۱۶- دوستان من زیر خیمه های من هستند كه جز من، کسی آنها را نمی شناسد. برای اطلاع بیشتر از روایت های مختلف این حدیث و اقوال مشابه، رك. فرهنگ مآثورات متون عرفانی: ۱۶۶ - ۱۴۲ - ۵۹۳.

- ۱۷- اشاره است به حدیث «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ لَا يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ فِي قَلْبِ الْعَبْدِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ» (درباره حدیث مذکور و روایت‌های دیگر آن رک. احادیث مثنوی: ۱۸).
- ۱۸- و نیز رک. ترجمه رساله قشیریه: ۴۳۱؛ کشف الاسرار: ۴ - ۴۰۶؛ تذکرة الاولیاء: ۱۹؛ مرصاد العباد: ۲۴۲ - ۳۷۹ - ۵۴۳؛ فيه ما فيه: ۴۱؛ تمهیدات: ۴۲.
- ۱۹- «در عالم، چندین اولیاند بینا و واصل و اولیای دیگرند و رای ایشان که ایشان را مستوران حق گویند، و این اولیا زاری‌ها می‌کنند که ای بار خدایا زان مستوران خود یکی را به ما بنما. تا ایشانس نخواهند و تا ایشان را نباید هر چند که چشم بینا دارند نتوانندش دیدن» (فيه ما فيه: ۸۸).
- و اگر ضرورتی اقتضا کند، گاهی خود را به خواص می‌نمایانند و با آنها اختلاط می‌کنند (ر.ک. کشف الحقایق: ۱۲۱).
- مرولی را هم ولی شهره کند هر که را او خواست با بهره کند  
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۴۹)
- ۲۰- «رُبَّ اشْعَثَ اَعْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَيَّ اللهُ لَا بَرَّةَ» (الانسان الكامل: ۳۱۸).  
چه بسا ژولیده موی خاک آلود زنده‌پوشی که اگر به خدا سوگند خورد [خدای - تعالی -] سوگندش برآورده کند.
- حدیثی است منقول از حضرت رسول اکرم (ص) با روایت‌های مختلف. ر.ک. کشف‌المحجوب، ص ۳۱۸؛ و نیز مرصاد العباد: ۲۳۴.
- ۲۱- «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَذِبٌ وَيَقُولُونَ خُمُسَةٌ سَادِسُهُمْ كَذِبٌ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَذِبٌ قُلْ رَبِّي اَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ...» (۲۲ / كهف).
- ۲۲- «فَضَرَبْنَا عَلَيَّ اِذَانَهُمْ فِي الْكُهْفِ سِنِينَ عَدَدًا - ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ اَيُّ الْحِزْبَيْنِ اَحْسَىٰ لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا» (۱۱ و ۱۲ / كهف).
- ۲۳- «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَاِزْدَادُوا تِسْعًا» (۲۵ / كهف).
- ۲۴- «وَتَحْسِبُهُمْ اِنْقِاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُفَلِّهُمُ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَآئِيتٌ مِنْهُمْ فَارَا وَ لَمَلَّيْتُ مِنْهُمْ رُعبًا» (۱۸ / كهف).
- ۲۵- «وَ كَذٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوْا بَيْنَهُمْ قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوْا لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...» (۱۹ / كهف).
- ۲۶- و نیز رک. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۶: ۳۹۲ - ۳۹۳؛ مجمع‌البیان: ۸ - ۳۵۶ - ۳۵۷؛ تفسیر المیزان: ۱۳ - ۴۵۳.
- ۲۷- و نیز رک. شرح اصطلاحات تصوف، ج ۲: ۱۶۱ - ۱۶۲؛ فرهنگ فارسی، لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده «هفت مردان» یا «هفت تنان».
- ۲۸- و نیز رک. الانسان الكامل: ۳۱۷ - ۳۱۸.
- ۲۹- اشاره به بلعم (بلعام) باعور (باعورا) که عابد و مستجاب‌الدعوه بود و اسم اعظم می‌دانست و در قرآن به سگ تشبیه شده است: «... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ...» (۱۷۶ / اعراف).



رک. کشف الاسرار، ج ۳: ۷۸۷ - ۷۸۸؛ و ج ۵: ۶۷۱.

۳۰- و نیز رک. کشف الاسرار، ج ۸: ۱۵۳ - ۱۵۴؛ تذکرةالاولیا: ۱۰.

### منابع

- حافظ، شمس‌الدین محمد. (زمستان ۱۳۶۷)، دیوان حافظ، تصحیح قزوینی - غنی، به کوشش عبدالکریم جریزه دار، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- خاقانی، بدیل‌بن‌علی. (۱۳۸۶)، ختم‌الغرائب (تحفة‌العراقین)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر یوسف‌علی عباس‌آباد، چاپ نخست، تهران، سخن.
- خاقانی، بدیل‌بن‌علی. (۱۳۷۳)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، زوآر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲-۳)، لغت‌نامه (دوره ۱۵ جلدی)، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی، چاپ اول از دوره جدید، مؤسسه و انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، ابوالفتح. (مرداد ۱۳۳۴)، تفسیر ابوالفتح رازی (ج ۶)، به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی و چاپخانه محمدحسن علمی.
- رجایی بخارایی، احمدعلی. (زمستان ۱۳۶۴)، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ دوم، تهران، علمی.
- روزبهان بقلی. (۱۳۸۵)، شرح شطحیات، با مقدمه و تصحیح هانری کوربن، همراه با مقدمه به زبان فرانسه، ترجمه مقدمه از دکتر محمدعلی امیرمعزی، چاپ پنجم، تهران، طهوری.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۶۲)، دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، سنایی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری. (مهر ۱۳۷۰)، قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، چاپ سوم، تهران، خوارزمی.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۶)، عوارف‌المعارف، ترجمه ابومنصورین عبدالؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- صدری نیا، باقر. (۱۳۸۰)، فرهنگ مأثورات متون عرفانی، چاپ اول، تهران، سروش.
- طباطبایی، محمدحسین. (تابستان ۱۳۶۳)، تفسیر المیزان (ج ۱۳)، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، مرکز نشر فرهنگی رجا.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن. (بهار ۱۳۸۰)، تفسیر مجمع‌البیان (ج ۸)، ترجمه آیات، تحقیق و نگارش از علی کرمی، چاپ اول، انتشارات فراهانی.
- عزالدین کاشانی، محمودبن‌علی. (۱۳۷۶)، مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة، به تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ پنجم، تهران، نشر هما.
- عطّار، فریدالدین محمد نیشابوری. (۱۳۷۷)، تذکرةالاولیاء، به کوشش دکتر محمد استعلامی، چاپ نهم، تهران، زوآر.

- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد. (۱۳۷۰)، تمهیدات، به کوشش دکتر عقیف عسیران، تهران، منوچهری.
- غنی، قاسم. (۱۳۸۰)، تاریخ تصوف در اسلام (ج ۲)، چاپ هشتم (ویرایش جدید)، تهران، زوار.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی، چاپ پنجم، تهران، امیر کبیر.
- قرآن مجید. (۱۳۶۸)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران، سروش.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴)، رساله قشیریّه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاشانی، ملا فتح الله. (۱۳۴۴)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر کبیر، ج ۵)، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی اسلامیّه.
- گوهرین، سید صادق. (۸۳ - ۱۳۶۸)، شرح اصطلاحات تصوف (۱۰ جلد، ۵ مجلد)، چاپ اول، تهران، زوار.
- محمد بن منور. (۱۳۸۶)، اسرار التوحید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، تهران، آگاه.
- معین، محمد. (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی (دوره ۶ جلدی)، چاپ هشتم، تهران، امیر کبیر.
- مولوی (مولانا)، جلال الدین محمد. (۱۳۵۸)، فیه ما فیه، تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، امیر کبیر.
- مولوی (مولانا)، جلال الدین محمد. (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی (دوره ۴ جلدی)، به تصحیح رینولد. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، چاپ اول، تهران، امیر کبیر.
- میدی، ابوالفضل رشید الدین. (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدّه لابرار (دوره ۱۰ جلدی)، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، امیر کبیر.
- نجفی، محمد جواد. (۴ - ۱۳۶۲)، تفسیر آسان (ج ۱۰)، چاپ اول، تهران، کتابفروشی اسلامیّه.
- نجم رازی، نجم الدین ابوبکر بن محمد. (۱۳۶۶)، مرصاد العباد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- نسفی، عزیز الدین بن محمد. (۱۳۸۶)، الانسان الکامل، با پیشگفتار هانری کرین، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، ترجمه مقدمه از دکتر ضیاء الدین دهشیری، چاپ هشتم، تهران، طهوری.
- نسفی، عزیز الدین بن محمد. (تابستان ۱۳۸۶)، کشف الحقایق، به اهتمام و تعلیق احمد مهدوی دامغانی، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از دکتر محمود عابدی، چاپ اول، تهران، سروش.
- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی